

# باران بند آمده بود

عشرت رحمان پور

بچه سفت چسبیده بود به رحمش و کنده نمی شد و نشد.

سیگار را روی قوطی کبریت خاموش کرد. به پشت دراز کشید روی زمین و نگاهش ماند روی بازی سایه روشن شعله بخاری روی سقف اتاق. بغض کرد.

«اگه داده بودمش به اونا... چند دفعه سراپدار پیرشونو فرستادن؟ چرا قبول نکردم! دلم نیومد! بیخود. شاید برا این طفلکی بهتر می شد، برا منم...»

پا شد. کیفش را که کنار دیوار بود کشید جلو. زیپ کیف را کشید و دمرش کرد روی زمین. قاطی خرت و پرت هاش دنبال چیزی گشت.

«چیکارش کردم اون آدرس لعنتی رو؟»

بچه ونگی زد.

«حتماً گشنه شه.»

بغلش کرد.

«آخه باهات چیکار کنم. خودم ندارم بخورم. همین روزاس که صاحبخونه جُل و پلاسمو بریزه تو کوچه. تنها که باشم یه خاکی تو سرم می ریزم. اما با تو...»

بچه را گذاشت روی زمین. بلند شد. جوراب هاش را که چین خورده بود روی ساق هاش بالا کشید.

«اصلاً باباداراش چه گلی به سر بابا

ننه هاشون زدن که تو بخوای به سر من بزنی!»

شال کهنه ای را دور کمرش پیچید. مانتوش را پوشید و ژاکت رنگ و رو رفته ای را روی مانتو تنش



تا چشم هایش گرم می شد از خواب می پرید. سردش بود. دست روی پیشانی بچه گذاشت. گرم بود. خیالش راحت شد. پتو را این ور و آن ور کیپ کرد و پا شد. رفت پشت پنجره. باران نم نم می بارید و زمین خیس بود. تک و توک سایه هایی توی خیابان دیده می شد. سوز سردی از درزهای پنجره تو می زد. از سرما چندشش شد. پرده را کشید و شعله بخاری را زیاد کرد. نشست کنار بچه و زانوهایش را بغل گرفت.

«کم بدبختی داشتیم...»

سیگاری آتش کرد.

«داره یک ماهش می شه، هنوز نه اسمی داره، نه شناسنامه ای، اگه افتاده

بود...»

به هر راهی زده بود که بیندازدش و از شرش خلاص شود، اما نشده بود.

باغ در انتهای یک خیابان فرعی بود. جلوی در باغ که رسید بچه را گذاشت روی سکوی زیر طاق نمای جلوی در. آن جا باد و باران به بچه نمی خورد. کنارش نشست.

صدای زوزه سگ ها از پشت دیوار باغ بلند شد. انگار حضور غریبه ای را پشت در بو کشیده بودند. قلبش تند می زد و پاهایش رمق نداشتند. دست به دیوار گرفت و ایستاد.  
«اینا پولدارن. این جا تو ناز و نعمت بزرگ می شه. نه مثل خودم بدبخت و در به در.»

کوبه در را به صدا در آورد. عوعوی سگ ها بیشتر شد. دوباره و سه باره در را کوبید و گوش خواباند. صدای کشیده شدن کفش هایی را که به در نزدیک می شدند، شنید. سگ ها از صدا افتادند. صدای پا نزدیکتر شد. هول افتاد به جانش.  
«نکنه عوضی اومده باشم.»

بچه را بغل کرد و در پناه دیوار پنهان شد.  
کسی در را باز کرد. پیرمردی قوزی با چراغی کم سو در قاب در پیدا شد. سگ ها پشت سرش دم تکان می دادند و بو می کشیدند و پوزه هاشان را به در و دیوار می مالیدند. پیرمرد چراغ را بالا گرفت و دور و بر را نگاه کرد.  
زن جیغ خفه ای کشید و در نور کم رنگ چراغ پیرمرد سرایدار را شناخت.

پیرمرد گوش تیز کرد و تا وسط کوچه آمد. چیزی ندید. ناسزاگویان برگشت توی باغ. در را بست. زن نفسش را که در سینه نگه داشته بود با صدا بیرون داد. باران بند آمده بود. آسمان صاف شده بود. تک سرما شکسته بود و هوا سوز نداشت. بچه را به سینه چسباند، پیشانی اش را بوسید و راه آمد را برگشت.

کرد. روسری پشمی را زیر گلوش گره زد و بچه را پیچید لای پتو و بغلش کرد.

«دل دل کنم که چی بشه!»

کفش هاش را پوشید و در را باز کرد. بچه چشم باز کرد و کجکی به زن نگاه کرد و چشم ها را بست. زن از اتاق بیرون آمد. راهرو تاریک بود. صاحبخانه لامپ های راهرو را باز کرده بود. کورمال رسید دم در. در را با احتیاط باز کرد و پا گذاشت تو کوچه.

باران تندتر شده بود. صدای ریز و یکنواخت چکه های باران روی برگ های خشک چنار و سوزنی های کاج، آهنگ مرگ می زدند.

قار قار کلاغ های آواره در باران از گوش هاش گذشت و روی مغزش خط کشید. ترس برش داشت. تنگی و تاریکی کوچه مثل فشار قبر می چلانده. پا تند کرد و از پیچ کوچه تنگ و تاریک افتاد توی خیابان.

نفس بلندی کشید و صورت بچه را به سینه اش فشرد. قیل و قال کلاغ ها دور شده بود.

زیر بالکن خانه ای ایستاد. گوشه پتو را از روی صورت بچه کنار زد. خواب بود. تند تند نفس می کشید و گاهی چانه اش می لرزید. هیچ کس توی خیابان نبود. چند خیابان اصلی و فرعی را رد کرد. خیس شده بود و سرماسرمایش می شد. آب از لبه روسریش می چکید. خیابان سرد و ساکت زیر پاشش کش می آمد و سرما موذیانه زیر پوستش می دوید.

نشانی باغی که دیوارهایش زیر برگ های پیر و چرک پایتال پنهان بودند، توی دستش مجاله شده بود.

«اگه بیداش نکنم چی؟»

**ABC Better Life**



**\$39<sup>99</sup> + tax**

Call Olga Flores

**832-878-4984**

[www.handyspray.com](http://www.handyspray.com)

**شیلنگ شیردار**

به آسانی می توانید نصب کنید

298

**فرآورده های بهداشتی و آرایشی**

**دکتر گلشاهی**

در هوستون

**برای دریافت فرآورده های**

**Cosmetic Anti-Age**

**با من Olga Flores تماس بگیرید**

10% Glycolic Acid Facial Cream • Moisturizing Cream  
Skin Rejuvenation Cream

**832-878-4984**